

يك نامه

در باب شرح احوال مولانا جلال‌الدین محمد

پس از آنکه رساله معروف و محققانه استاد بزرگ آقای بدیع الزمان فروزانفر در شرح احوال مولانا جلال‌الدین محمد منتشر و نسخه از آن به ترکیه نزد ولد چلبی نماینده مجلس کبیر ملی ترکیه و رئیس فرقه مولویه آن سامان فرستاده شد، مشارالیه نامه‌ای بقارسی فصیح و زیبا که ذیلامی‌بند در سیاس‌گزاری از زحمات مؤلف فاضل آن کتاب بایشان نکاشت. اینک بمناسبت انتشار کتاب خلاصه مثنوی که با انتخاب و با حواشی و تعلیقات دانشمند بزرگوار آقای بدیع‌الزمان تهیه شده و از آن جهت که این نامه شامل برخی از نکات تحقیقی و برخی اشارات گرانبها و نیز از آن روی که نماینده زواج زبان فارسی در بیرون کشور است بدرج‌عین آن در این مجله مبادرت میکنیم:

استاد معالی ثراد ما حضرت بدیع‌الزمان فروزانفر تعظیمات و تسلیمات این خادم‌الفرا درویش نا چیز را قبول فرمایند و رابطه و اختصاص قدیه‌اش را ترصین کنند. چنانکه عارف کامل یار جان من فریدون نافذ تسلیمات مخصوصه آن استاد کبیر را بدین‌بنده رسانیده و در باب خدمت ناچیزانه در حق تألیف جلیل بی‌نظیر آن استاد محقق در مناقب حضرت مولانا چیزها نوشتن را تبلیغ کردند، بنده فقیر همی‌دانم که این فرمایش محض تلطیف و نوازش این درویش است ولیکن برهر فرمایش استادانرا سر فرو کردن و «ای والله» گفتن آئین قدیم‌ماست اینک شکسته بسته باین زبان عجیانه هرچه در این باب میدانیم و از قدمای طریقت شنیده‌ایم و در آستان مبارک خداوندگار دیده‌ایم، برخی از آنان خواهیم نوشت.

اولا باید این را گفت و دین‌شکران، باستان آن استاد محقق باید رسانید که این درویش در همه حیات خویش در باب مناقب مولانا نظیر اینچنین کتاب شریف هرگز ندیدم و در طریق محققان علمای اروپا یگانه کتابیست که در باب مناقب پیر ما نوشته شده است بدین سبب همه یارانرا توصیه می‌کنم که هرگز زمان فرصت را نگذرانیده ترجمه کردندش بزبان ما واجبست و بر ما یاران طریقت، دین معضت. این درویش نا چیز در سال گذشته با برام اخوان عیدیه بترجمه مثنوی شریف بزبان ترکی آغاز کرده بودم و سه جلد شریف را ترجمه کردم و در آهنگ آنم که بعون مولا و بهمت مولانا

سه جلد دیگر را هم ترجمه کنیم. اگر این خدمت مهم نبودی بی اهمال و اهمال این مذاقب جلیله را ترجمه میکردم.

اکنون باز بدین کتاب شریف بیایم :

در مبحث قرابت نسبه میان سلطان العلماء و خوارزمشاه حضرت مولف در همه مآخذ دلائل قویه یافته اند. قداما در مسئله نسبت نسبه اکابر دین چندان مقیده نشده اند و رجال سلسله را بصورت صحیحه ضبط نکرده اند. آنانکه بتاریخ مشغولند و تراجم احوال رجال را تصحیح کنند مبادا غلط می بینند که اکثر مشاهیر را بفلان اصحاب کزین و بهمان رجال دین و بالذات به سلطان العربین نسبت کنند. فقیر ناچیز در حرب عمومی که آن زمان در آستان جهاب مولانا پوست نشین مقام مولانا بودم سلطان رشاد مولوی نهاد عثمانی در تشکیل «مولوی آلایی» این بنده را فرمان کرد و برای آلای ما «سنجاق» ی در «صیرمه کش خان» شهبانده و بدست بنده دادند و بجهت شام به مبعث جمال پاشا رفته و بدین سبب در دیار عربستان مثلاً از آنجمله در جوار مدینه و قدس و شام و حوالی آنان را رفته همه مشایخ و علما و مشاهیر آنان در حق این بنده اکرام و احترام بی پایان نموده اند و بدین وسیله همه در دست خود شجره نسب و نسبت خود بنده را نموده تبرکاً برای تصدیق نسب او را چند سطر نویشتن و تحریر کردن استعدا کردند. بنده اولاً متردد شدم. آخر یاران و دوستان ما که از آنجانب بودند گفتند که این برای مشایخ و علمای ما مهیود و معتادست. آخر دیدم همچو من بیچاره خیلی از علما و مشایخ مشهوره مرز و بومروم آن طومارهای بی نظایه را تحریر کردند و گفتند که «اشهد بالله فلان ذات از اولاد فلان پیشوای دینست الخ...» این فقیر نیز قریب بدینجمله کلماتی چند نوشته اصحاب طوامیر را ممنون کردم.

قصه ما از این حکایت اینست که غیر از سلسله نامها که بعضی از اولاد یغبری و اولاد بکری و علوی دارند اکثر از ایشان صحت مطلوبه ندارند. اگر اخیراً مضبوط باشد لیکن قدیمه اش مشبوهست.

مانده است که هیچکس با شجره با آسمان نرسد این کافست که این فلان ذات شریف را نسبی

پاك هست و مردم زاده هستند و بس .

عقیدت این درویش دلریش اینست اگر حضرت استاد پاك نهاد تعویب نمایند از سر آصف

سطور خطی سرخ بظلال بکشند و به یار و اغیار ننموده باشند .

و در صفحه (۹) مبحث عداوت فخر رازی با سلطان العطا و مجدالدین بغدادی و تهزبل او

صوفیانا بنزد سلطان از حکایات نادره است که مباحث مذاقب را تقویت کرده است و بسیار تنویر کرد اما آن صحنه خربندگان به پیش سلطان خیلی عجیب است که تنها صوفیانا حقارت نکرده سلطان را هم به درکه سینه صافان افکنده است ندانم حضرت استاد چه فرمایند .

الحاصل هجرت سلطان العلماء بلکه تهجر ایشان از خاک پاك اجدادی خویش ، نه تنها اغبراری

که میان ایشان گذشته است بلکه بسیار شاخ و بن داشته است بحالی که بدان شرائط امکان آرام نمانده است.



تصویر شیخ بهاءالدین محمد معروف بولدچلی نویسنده این نامه در لباس مشایخ که از اعقاب جلال‌الدین عارف چلبی پسر بهاء‌الدین محمد معروف بسطغان ولد پسر جلال‌الدین مولوی است .

اینجا دقیقاً عرض خواهم کرد که در مسئله هجرت سلطان العلماء منقبه نویسان رفتن پادشاه بخانه او را و گفتن او بعضی کلمات طیه که حدالامکان عزیمت ایشان بی اندیشه باشد. حضرت استاد این مسئله را به مبالغه حمل کردند حتی امکان ندیدند لکن در آن زمان آن پادشاه بیچاره نه آنکه در نزد خلق نفوذ عظیم علما را پایه ندهند بلکه ادنی مقال و قیل و قال را از نظر اهتمام دور نکردند مطالعه بنده درویش درین باب اینست اگر قرین صواب نیست این را هم ابطال فرمایند.

در صفحه (۳۱) حضرت مؤلف مقام معالی حضرت سلطان العلماء را در علم معارف ربانیه و حقایق لدنیه بجا نوشتند. حقا که حضرت استاد به وسعت باع خود در علوم الهیه درجه علم جناب سلطان العلماء را بحق تقدیر و تسطیر کردند. بسیار مؤلفان حتی از طایفه ما هستند که جناب سلطان العلماء و حضرت برهان الدین محقق و جناب شمس و مولانا را از قبیل شیخ اکبر و رهروان ایشان دانند.

تحقیق این بنده آنست که حضرت شیخ اکبر و امثال ایشان در علم تصوف فلسفه اقدمین را سرمشق کرده اند و کلمه « تصوف » نیز از کلمه « فیلسوف » مشتق شده است یعنی نه آنکه اسلامیت را بدان کلمات صوفیه مماثل داشتند بلکه در اصطلاحات صوفیه و مراتب سیر و سلوک و سائره اصول حکمای قدیمه را مثال ترتیب و تألیف یافتند اما حضرت سلطان العلماء و جناب مولانا در مسئله تهذیب ذات و صفات و در باب وصول الی الله و در خصوص انسان کامل و کامل شدن طالبان و در خصوص عشق و نشأه مشتاقان تنها سیرت نبویه و حقایق قرآنی را در پیش داشتند اگر عاشق صادق مولوی کتاب مثنوی را بنظر تعمیق از دیده تحقیق بگذرانند بیند که سرایا مفاد حقایق قرآنی است. حتی احادیث نیز به صورت روایت از دواوین معتبره احادیث دیده نشود بلکه جناب خداوندگار با احاطه که در کلام ربانی حاصل کردند بلکه در کلام الله حتی در ذات الله فانی گشتند همه معارف و حقایق مثنویه را با کلام ربانی تأیید کردند و همه حکایات و روایات و کلمات اکابر را از جهت تصحیح و نسبت چندان علاقه نمودند بلکه روح بیانات را اراده فرمودند. در ابتدای مثنوی:

بشنوید ای دوستان این داستان خود حقیقت نقد حال ماست آن

فرمایند و اصل حکایت و نسبت روایت را چندان علاقه نمودند که آیا این حکایت را اصلی هست و این روایت از کتب معتبره به کدامین رسد هرگز مشغول نشدند. کذاک علم حدیث و کتب معتبره احادیث مثل کتب سته و مسند احمد و مستدرک حاکم و ابن حبان و طبرانی و دار قطنی و دیلمی و جامع الصغیر و الکبیر سیوطی و امثال بی نهایت ایشان بدیاری روم اندک رفته و علمای آن جانب هم اندک مشتغل شده اند. بدین سبب در آثار مولویه احادیث صحیحه متواتره و منقولات دواوین معتبره اندک نموده شود. اما قرآن کریم که « لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین »

همه علوم اولین و آخرین خصوصاً در باب کمالات مسلمین شامل جمیع احکام شده است و جناب پدر و فرزندان و اولاد و رهبران ایشان از این راه رفته اند، تحقیق این دویش، اگر چه غایب‌الغایب مختصر نوشتن این چنین است و علم و ایقان حضرت استاد نیز چنین پندارم. ~~ببین~~ جا رفته است!

اگر چه این بحث در باب مناقب مولانا نوشتن مناسب دیده نشود اما در اینجا قلم ناچیز بی اختیار روان شد.

و در ختام این بحث این سطور حضرت استاد را نقل کنم که خلاصه مشوار حضرت سلطان العلماء است. فرمایند که: «... و بهاء‌الدین ولد (یعنی سلطان العلماء) هر چند از طریقۀ فلاسفه برکنار بود لیکن در تصوف به‌الترین درجه ارتقا جسته و افکار بلندش از حیز افهام برتر بود و بر اسرار دین و شریعت و نوامیس ارباب ملل چندان وقوف و بصیرت داشت که اگر ظاهر پرستان و دشمنان حکمت از مکنون اسرارش آگاه میشدند و حقایق افکارش از لباس آیات سماوی و احادیث عریان میدیدند از وی صد چندانکه از حکماء تیری می‌جستند و آن راه شناس خبیر را از تفتش و تزهّد و سادگی و ابله‌نائی بجوی نمی‌خریدند» (ص ۳۱)

اگر فائده دیگر بخواهید که این بحث را تنویر کند حاشیۀ صفحه ۳۶ نظر فرمایید که کلام پدر و فرزند در راه تحقیق برابر شده‌اند.

در حاشیۀ صفحه ۵۷ و در بسیار صفحات دیگر «دیوان کبیر» را بنام «دیوان شمس» و یا تعبیرات دیگر که منسوب بحضرت شمس باشد ذکر فرمایند. و هم خود نیز در جاها تصحیح کنند که حضرت شمس هرگز غزلی حتی یبئی نقرموده‌اند اما دیوان مفصل و مختصر که در هندوستان و ایران طبع گشته همه مدسوست. یک دیوان شخصی شمس مخلص و غزلیهای دیگران در آن دیوان مفصل نوشته‌اند و منطبع شده است و مستزاد کبیر و صغیر و بسیار غزلیات علویه مثال (علی) بود و علی بود) و (علی است جل جلال) و امثال آنان که در وصف امام‌الاولیاء سلام الله علیه و علی آله است و در وصف ائمه اثنی عشر علیهم‌السلامست و بسیار اشعار که یاد آنان صفحه را پر کند هیچ یک از ایشان از آن مولانا نیست زیرا که در مشرب مولانا دستوری متین آنست که هر که مظهر تام الهی باشد او پیشوای کامل است خواه از نسل عمر خواه از علی است و هرگز در جدال و قیل و قال نرفته‌اند. و فقیر حقیر با آنکه راه انتساب ما و همه صوفیان اسلام به جناب شاه ولایت برسد، از جان و دل آرزو کنیم که جهان اسلام یکدل و یک دین و یک مذهب و یک مشرب شوند؛ چنانکه فقیر حقیر به ایمان و ایقان میدانم و همه رهروان هر زمان نیز دانند که جهان اسلام را یگانه راه نجات هست که او نیز با اتحاد اجلام میسر شود. ما عالم اسلام آقدر ترویج و تنزیل ~~میکردیم~~ که اگر امثال این قیل و قال و اختلافات میان اسلام دوام کند عباداً بالله تعالی ما بدست خویش مغلوب و انحطاط را اجتناب میکنیم. ~~عبد~~ کلام الله تعالی و اساس

فرمان نبوی این است که: ای مسلمین باید که همه غنی و مستغنی شوید و جهان اسلام و همه بلاد اسلام بالاترین اقوام و ملل دیگر باشد و صنایع و بدایع و خصوصاً آلات و تجهیزات که بدانها به اعدا غلبه میسر شود و یا بجهت قوت و عدت ما همه دیگران ما را دوست دارند و چار و ناچار حرمت کنند، اینها و امثال این عقیدت در ابتدای اسلام آن قدر ضروری نبود یا از آنکه در ابتدای طلوع اسلام در دیار حجاز چندان ضروری نبود و یا در اوایل اسلام مثلاً در عهد سلاطین اموی و خلفای عباسیه در میان حکومتهای دیگر آن قدر مادیون نمانده است، لیکن در این زمان حیفاً که ما عالم اسلام دون‌ترین حکومت‌های ادیان سائره مانده‌ایم. دین اسلام را عمده عقیدت این است که هر چیز که موجب اعتلای اسلام باشد آن چیز را تشبث کردن و بدان چیز عامل شدن واجب‌ترین عبادتست زیرا اگر عالم اسلام قوی و غالب نباشد اسلام ضعیف و مغلوب باشد، هر که و هر چیز که سبب این ضعف باشد کفر محضست و ضلالت بختست. این را بدانیم و هر که و هر مذهب که عکس این است خلاف دین اسلامست و السلام.

نتیجه این است که: این کتاب (رساله در تحقیق احوال و زندگانی مولانا جلال الدین محمد مشهور به مولوی بغامه استاد عالم و عارف و محقق یگانه جهان اسلام بدیع‌الزمان فروزانفر ادام‌الله ضلال کمالاته) در جهان عرفان نظیری ندارد و همه کتب مناقب مولوی که از نظر مطالعه این درویش گذشته است هیچیک از آنان بدرجه تکمل به سرپای این اثر حفا که نرسیده است خصوصاً همه مناقب مهمه و مسالك جلیله مولویه که اکثر آنان مشرب مخصوص ایشان است با اقوال خود یعنی مولانا و با دیگر بالجمله مناقب و آثار مولویه تأیید کرده‌اند و صحایف همه مآخذ تثبیت فرموده‌اند. حاصل این که این کتاب از امثال آثار نادره محققان اجنبیه است که در عالم اسلام تألیف شده‌است و السلام.

اوائل رمضان سنه ۱۳۵۷ و لدجلی

باد صبح

باد صبحست که مشاطه جعد چمنست
 نکهت نافه مشکست، نه نافت و نه مشک
 نفس سرد سحرگرم رو از بهر چراست
 یارب این شیوه نو چیست که از جنبش باد
 خرقه مجروح کنند از سر حالت گل و صبح
 دیده مرده ترکس همه بی جان نکرد
 لاله و گل را زانديشه آن عمر که نیست
 بوی شیر از دهن سوسن از آن می‌آید
 ده‌زبانست و نگوید سخن و حق باوست

یا دم عیسی پیوند نسیم سنست
 اثر آه جگر سوخته‌ای همچو منست
 یادم آمد، ز بی آنک رسول چمنست
 طره لاله پراز نافه مشک خنست
 کین بر آن عاشق و آن بردم این مفتنست
 بسوی لاله که او زنده اندر کفنست
 گر دلی هست همه روزه بنم متحنست
 که هنوز سر پستان صبا دردهنست
 باچنین عمر که اوراست چه جای سخنست

مجیر الدین یلقانی